

## علی اکبر دہخدا و حاجی حسین آقا ملک

کتاب العین نخستین کتاب لغتی است که به ترتیب حروف معجم در زبان عرب خلیل بن احمد نحوی بصری تألیف نموده است. خلیل از علما بزرگ صدہ دوم ہجری و استاد سیویہ میباشد و واضح علم عروض بود. بروایتی در سال ۱۷۰ و بقولی در ۱۷۵ وفات یافته است.

خلیل لغت را به ترتیب حروف معجم و نخست از حروف حلق آغاز کرد بدین ترتیب ع ح ه خ غ ق ک ج ش ص ض س ر ط د ت ظ ذ ز ل ن ف ب م و ای و بہمین جهت این تألیف بہ کتاب العین و یا عین اللغہ معروف گردیدہ از این کتاب قسمتہای مختصری در بعضی از کتب نقل لکن نسخہ این کتاب را کسی درجائی سراغ نداشت مدر سال ۱۳۱۲ میرزا حسین فرہومند<sup>(۱)</sup> مدیر شرکت طبع نسخہئی از این کتابرا یافته و بمیرزا علی اصغر ہارانی<sup>(۲)</sup> کہ در آنوقت کتابفروش دورہ گرد بود بدون آنکہ بدانند چہ میفروشند یا کتابی دیگر ہدہ تومان فروخت و میرزا علی اصغر کتاب را همانروز برای فروش نزد حاج حسین آقا ملک کہ در آن زمان در بازار حلبی سازہا محل فعلی کتابخانہ ملی سکونت داشت ہر دہ و پا دو کتاب دیگر ہوسیلہ گماشتہ ملک عرضه کرد و قیمت سہ کتاب را چہل تومان تعیین نمود یعنی کتاب العین و یکی از کتابہا سی و شش تومان و کتاب دیگر چہار تومان ملک یکی از کتابہا را پس دادہ و دو کتاب کہ کتاب العین و کتابی در عروض بود خریدہ و پرداخت قیمت آنہا را بروز بعد موکول نمودہ او روز بعد مراجعہ کردہ سی و شش تومان قیمت آنہا را گرفت لکن عصر آنروز برای فروش کتابی بہش دہخدا رفت و ضمن بازارگرا می اظہار داشت دیروز کتابی بحاج حسین آقا بہنام کتاب العین فروختم. دہخدا کہ سالہا در جستجوی این کتاب بود وقتی کہ این سخن را از او شنید آہ از نہادش برآمد و چون مرغ مقصود را از قفس پریدہ دید. در پی چارہ برآمد و نقشہئی طرح کرد تا بدان وسیلہ شاهد مراد را در آغوش کشد. بہناہر این با میرزا علی اصغر بدینصورت مواضعہ کرد کہ او کتاب را بیکصد و پنجاہ - تومان فروختہ و تعہد شدہ کہ پس از چاپ از درآمد و سود آن سہمی ہوی تعلق گیرد

لکن بعد از ایشیاع که میرزا علی اصغر کتابهای خود را جمع کرده در کیف نهاده کتاب فروخته شده را هم اشتباها " در کیف خود گذاشته و برده و ندانسته بملک داده است و میرزا علی اصغر را برانگیخت که بهر طریق کتاب را باز ستاند .

سید علی حسینی صدری لعل را فرستاد

از قاری رسید به دفتر از آن مبلغ مصدق

تکلیف و درم از راه برداشتم غنای سر

کدام که این کتاب با چه کلام و

ی در آن در هر

نفع حاصل (سدر وضع ۶۷۶)

بمیزان صفت اول ۷ آورده

۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵

الله اعلم  
سید علی حسینی صدری

بمیزان صفت اول ۷ آورده  
۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵

میرزا علی اصغر را این توفیق نصیب نگردید تا گویر دهخدا نامه زیر را بطک

نوشت .

بسم الله الرحمن الرحیم  
بیتا در تمام کتب معتبره

در تاریخ و جغرافیه و طب و کیمیا

و سایر علوم که در این کتاب مذکور است

محققان که به این کتاب توجه نمایند

بسیار سود حاصل خواهند نمود

و اگر کتب معتبره را در این کتاب

در باره آنکه کسی که بنا به بزرگی

دقت در این کتاب را اگر چه

در این کتاب در حق نام

المجلد الاول  
تاریخ و جغرافیه  
طب و کیمیا  
و سایر علوم  
که در این کتاب  
مذکور است  
محققان  
که به این کتاب  
توجه نمایند  
بسیار سود  
حاصل خواهند  
نمود  
و اگر کتب  
معتبره را  
در این کتاب  
در باره آنکه  
کسی که بنا  
به بزرگی  
دقت در این  
کتاب را اگر  
چه در این  
کتاب در حق  
نام

چون این نامه هم ملک را بر سر لطف نیاورد و پاسخی بدان نداد دهخدا برای حصول مقصود بر علیه میرزا علی اصغر بنظمیه شکایت برد و تأمینات او را احضار کرده بشرح زیر از او بازجویی نمود.

تاریخ ۱۲/۱۵/۱۹

مدعی آقای دهخدا

مدعی علیه علی اصغر کتابفروش

س - هویت خود را بیان کنید .

ج - اسمم میرزا علی اصغر نام فامیل بارانی - پدرم احمد بیک - سن ۲۹ سال - اهل - تهران - منزلم خیابان اسمعیل بزاز کوچه درویشها خانه میرزا عباس نام که قسمتی از آن مال میرزا علی بار فروش معروف بخانه صادق قمی - سجل احوال دارم نمره ۲۶۲۸۵ ناحیه ۲ - عیال و اولاد دارم - سواد ندارم - برای امضاء سواد دارم بقدر کافی ندارم - شغل کتابفروشی دوره گردی میکنم کتابهای خطی و قیمتی را اغلب خرید و فروش می کنم - شما به آقای آقا میرزا علی اکبر دهخدا اخیراً کتابی خطی فروخته‌اید بمبلغ - یکصد و پنجاه تومان .

ج - بله آقای دهخدا از چهار سال قبل به بنده سفارش کرده بودند که چنانچه کتاب - العین اللغه خلیل بن احمد خطی بدستم افتاد جهت ایشان ببرم خریداری کنند، چونکه آقای دهخدا به بنده سفارش کرده بودند که چنانچه کتاب مزبور را پیدا کردم ایشان بهر قیمتی که باشد بخرند این بود که تقریباً " اوایل آذرماه اسال کتاب مزبور بدست آمد و بنده بر دم خدمت آقای دهخدا فرمودند چند بنده عرض کردم که پانصد تومان . بالاخره بعد از گفتگوی زیاد بمبلغ یکصد و پنجاه تومان کتاب العین خلیل بن احمد که خطی بود به آقای دهخدا فروختم . ضمناً شرط شد که پس از به چاپ رساندن آن ثلث عواید خالص از آنرا بنده ذیهق باشم او بنده هم کاغذی بایشان دادم مبنی بر اینکه دیگر حق ادعای غبن نداشته باشم و از ایشان هم نوشته گرفتم که بنده از ثلث عواید خالص کتاب مزبور ذیهق باشم . در اینموقع کتابهای ایشان در اطاقی که ساکن بودند متفرق بود و کتاب مذکور را پس از ملاحظه جزء سایر کتابهای موجود گذاشتند که مخلوط به کتابهای خود بنده شد . مجدداً آن کتاب وقتی که عمل آن خاتمه پیدا کرد آقای دهخدا کتابهای خود را جمع کردند و خود ایشان اشتباهها بجای کتاب العین اللغه مذکوره کتاب شرح اصول کافی را کنار گذاشتند . بنده مطالعه نکرده کتابهای خود را جمع آوری و در کیف گذاشتم بدون اینکه ملتفت شوم کتاب العین اللغه جزء کتابهای من آمده و کتاب اصول کافی را

آقای دهخدا عوض عین‌اللقه برداشته است خارج شدم از منزل ایشان و همان شبانه بمنزل حاجی حسین‌آقای ملک رفتم که از مشتری‌های بنده است و بنده کتاب عین‌اللقه مذکور را که کاملاً شباهت بشرح اصول کافی داشت بمعرض شرح اصول کافی با دو جلد دیگر که یکی گوهرمراد و یکی هم چند نسخه عروسی کهنه بوسیله نوکرشان دادم بردند آقای حاجی حسین‌آقا ملاحظه کنند. بعد بنده از پشت شیشه میدیدم که آقای معرفت<sup>۳</sup> مدیر کتابخانه معرفت هم نزد آقای حاجی حسین‌آقای ملک بودند. ولی حاج حسین‌آقا نگذاشت کتابها را آقای معرفت ببیند. بعد از ملاحظه کتابها آقای حاجی حسین‌آقا بگماشته مذکور گفته بهرس ببین چند میگوید این سه جلد کتاب را بنده صدای ایشان را می‌شنیدم. بعد بوسیله همان گماشته که اسمش نظرم نیست گفتم این سه جلد کتاب چهل و سه تومان خریده شده است. پرسیدند که جدا جدا چند است. بنده عرض کردم گوهرمراد شش تومان خریده شده است بدون اینکه اسم بردار کنم گفتم دو جلد دیگرش هم سی و هفت تومان خریده شده است. فرمودند بروید صبح بیایید و کتابها را نگاهداشت. روز بعد رفتم مجدداً منزل آقای حاجی حسین‌آقای ملک چون روز قبلش هیجده تومان طلبکار شده بودم. وقتی هم که سه جلد کتاب را گذاشته بودم نزد ایشان پول خواسته بودم. این بود که صبح همانروز به بنده چهل تومان دادند و فرمودند چهار تومان آنرا بده بمیرزا عبدالله و سی و شیش تومان آنرا هم خودت بردار. بنده عرض کردم از بابت چیست چه پولیست می‌دهید. فرمودند دپروز پول می‌خواستی این سی و شیش تومان را بگیرد تا بعد بحساب برسیم. بنده گرفتم و رفتم. پس از دو روز رفتم خدمت آقای دهخدا. دیدم ایشان خیلی عصبانی شده‌اند و بمن گفتند شما کتاب را میفروشید و مجدداً می‌برید. این حرکات چه معنی دارد و چند روز است فرستادم عقب شما شمارا پیدا نکردم. کتاب را چه کردی. بنده عرض کردم تا بحال ملتفت باین قضیه نشده‌ام. جزء کتابهای دیگر که خدمت آقای حسین‌آقای ملک است میباشد گذاشته‌ام که ببیند برای اینکه بخرند و هنوز نفروختم. گفتم اینقدر خریده شده است و بعلاوه بعنوان شرح اصول کافی و چند نسخه عربی عروض گفتم اینقدر خریده شده است. آنجا نزد حاجی حسین‌آقا مانده و اشتباه شده است. می‌گیرم می‌آورم. آقای دهخدا فرمودند خواهش میکنم زود بگیرد بیاورید که خیلی احتیاج دارم. بنده آمدم خدمت حاجی حسین‌آقا قضیه را عرض کردم. بهمین ترتیب ایشان فرمودند من حالا حوصله این حرفها را ندارم. باشد برای وقت دیگری. چون گرفتاری برای دامادم<sup>۴</sup> پیش آمده است وقت این حرفها را ندارم. بنده یکی دو روز بعد مجدداً رفتم خدمت ایشان مجدداً شرح قضیه را عرض کردم فرمودند که من کتاب را خریدم. بنده عرض

کردم بنده کتابها نفروختم قیمت را عرض کردم و امانت گذاشتم نزد شما، بعلاوه من اصول کافی بشما فروختم نه کتاب العین اللغه. حالا اشتباه شده است و این کتاب متعلق به آقای دهخدا است و بایستی پایشان رد شود. ایشان فرمودند دیگر فلک نمیتواند این کتاب را از من بگیرد. بنده این کتاب را پشتش نوشتم و جزو کتابخانهام کرده‌ام. بنده عرض کردم هنوز نفروختم‌ام که شما پشت آنرا نوشته‌اید، امانت گذاشتم‌ام. فرمودند خیر بنده خرید‌ام برو شکایت کن. من همه‌جا آشنا و دوست دارم میدهم تو را حبس کنند. بنده هم آمدم بیرون پشت در کتابخانه شرکت محدود بودم. دیدم که حاجی حسین آقا آمدند آنجا بمیرزا حسین مدیر شرکت محدود گفتند که میان ما و میرزا علی‌اصغر را صلح بدهید. ما چقدر بدهیم که ایشان رضایت پیدا کند از ما و ضمناً موضوع را شرح داد. میرزا حسین پرسید موضوع چه کتابی بوده است. آقای حاجی حسین آقا فرمودند عین‌اللغه خلیل‌بن-احمد. بعد میرزا حسین پرسیدند چقدر دادید ایشان. حاجی آقا فرمودند سی و شش تومان. میرزا حسین گفت سی و شش تومان دیگر هم بدهید تا میرزا علی‌اصغر راضی بشود. بنده عرض کردم کتاب عین‌اللغه متعلق به آقای دهخداست و به بنده مربوط نیست. نمی‌توانم مال مردم را بفروشم. ایشان هم تعرض کردند و رفتند. بنده هم رفتم قضاها را برای آقای دهخدا گفتم. ایشان کاغذ خصوصی به حاجی حسین آقا نوشتند. بنده بردم بدهم به حاجی حسین آقا نوکرانش گفتند سپرده است که نه کاغذ و نه کتاب از شما قبول کنیم. بنده هم کاغذ را انداختم صندوق پست دیگر نمیدانم رسیده است یا خیر. بعد مجدداً آقای دهخدا اطلاع دادم. فرمودند تا سه چهار روز اگر تکلیف قطعی آنرا تعیین نکنند شکایت میکنم به تأمینات. دیگر بنده نمیدانم. اینست شرح قضیه کتاب العین اللغه خلیل بن احمد که متعلق به آقای دهخداست و اشتباهاً بجای شرح اصول کافی نزد آقای حاجی حسین آقا مانده است و نفروختم. بطور امانت گذاشتم که بعد قیمتش قطع شود که روز بعدش فهمیدم اشتباهاً عین‌اللغه آقای دهخداست بجای اصول کافی نزد حاجی حسین آقا مانده است و چنانچه آقای دهخدا هم صرف‌نظر کند از قضیه چون بنده راجع بکتاب مزبور در صورتیکه نزد آقای دهخدا باشد ذی‌نفع هستم از آقای حاجی حسین آقا شکایت دارم که ممکن است پس از یک عمر زحمت که کشیدم از منافع این کتاب تأمین آتیه بنده میشود.

س - جوابهای خود را امضاء می‌کنید؟

ج - بله ذیل جوابهای خود را امضاء می‌کنم.

س - شما پول کتاب را از آقای دهخدا گرفته‌اید؟

ج - بله یکصد و پنجاه تومان وجه کتاب را همان موقع از آقای دهخدا گرفتم. ضمناً چون ممکن است آقای حاجی حسین آقای ملک با وسائلی که دارد از کتاب مذکوره استنساخ کند تقاضای توقیف و تأمین کتاب مزبور را تا تعیین تکلیف آن مینمایم.

\*\*\*

پس از این استنطاق از میرزا علی اصغر مستنطق برای تحقیق نزد حاجی حسین آقای رفته و بشرح زیر از وی بازجویی کرده است.

۱۳۱۲/۱۰/۲۳

بتاریخ بیست و سوم دیماه ۱۳۱۲ از آقای حاجی حسین آقای ملک در موضوع کتاب عین‌اللفه مورد ادعای آقای دهخدا تحقیقات می‌شود.

س - شما میرزا علی اصغر کتابفروش معروف به بارانی را میشناسید. در صورت شناسایی مشارالیه آیا میرزا علی اصغر مذکور کتاب عین‌اللفه خلیل‌بن احمد در اوائل ماه آذرماه نزد شما آورده یا خیر؟ در صورت صحت موضوع کتاب مزبور را بچه عنوان نزد شما آورده است مشروحاً بیان فرمائید.

ج - تمام افراد این مملکت میدانند که مدت‌هاست در صد جمع‌آوری کتاب و افتتاح مؤسسه ملی بنام کتابخانه ملک هستم. تا اخیراً موفق شده و همین خانه پدری خود را بر آن وقف کرده قسمتی از کتابها را تمرکز داده و بقیه را هم مشغول هستم. چنانکه برای ملاحظه حضرت اجل ریاست محترمه تشکیلات هم یک روز با جمعی در واقع برای افتتاح اجمالی تشریف آورده‌اند بهمین کتابخانه که خانه و کتابها به نحویکه در فوق ذکر شد از طرف من وقف شده. اینک نیز رسماً در همین ورق برای ظاهر ساختن نیت خود و آقای دهخدا صریحاً اعتراف میکنم که خانه و کتابهای من کلاً بنام مؤسسه ملی (کتابخانه ملی ملک) وقف است. با استحضار بر این مقدمه بدیهی است با تمام کتابفروشیهای این مملکت شناسایی دارم که از آنجمله میرزا علی اصغر کتابفروش است. دو جلد کتاب از آقای میرزا حسین رئیس کتابخانه شرکت محدود طبع کتب خریده در مبلغ ده تومان بلافاصله نزد من آورده در صورتیکه حاج کاظم آقا کوزه کنانی<sup>۵</sup> و معرفت کتابفروش و چند نفر دیگر که خاطر ندارم بودند آن دو جلد را که یکی عروس و دیگری لغت بود با یک جلد گوهر مراد در چهار تومان جلد اخیر را مسترد داشته گفتم وجه آن دو جلد را صبح بیاید. هم قبل از ظهر بکتابخانه آدم میرزا علی اصغر و ممتاز کتابفروش هردو با هم بودند. سی و شش تومان بمیرزا علی اصغر دادم رفت. دو روز بعد قریب بغروب آمد که آن کتاب دزدی درآمد. گفتم از هر کس خریده‌اشی بگو بدهم به نظمیة شاید چیزهای دیگر هم پیدا شود. گفت اسمش

را نمیدانم و خودش را هم نمی‌شناسم. گفتم پس ثقلب موقوف بیان حقیقت کن. گفت کتاب قیمتش بیشتر است و شما برای خرجی ماه مبارک باید بمن کمک کنید و رفت. روزی دوسه از این مقدمه گذشت رفتم بکتابخانه، شرکت محدود طبع کتب دیدم میرزا علی اصغر آنجاست. صحبت بمیان آورد. بالاخره آقا میرزا حسین اظهار کرد که من میرزا علی اصغر را راضی کردم شما سی تومان دیگر باو بدهید. باز هم گذشت چند روز بعد آمد بمنزل با دوسه جلد کتاب دیگر برای فروش. گفتم تو یک مرتبه چند سال قبل ثقلب کردی دیگر از تو کتاب نخریدم. باز هم ثقلب شروع شد. دیگر نخواهم خرید. عاقبت اصرار کرد در پنج تومان خریدم. بعد از چند روز دبه کرد. گفتم کتابها حاضر و جاره را بده و ببر. رفت پس از ده پانزده روز دیگر پول را داد و کتابها را برد. این است عین قضیه. حالا برای اثبات خلاف این ادعا از طرف آقای دهخدا که قدر ظامعه مشارالیه بر ثقلب سامعه، من سبقت جسته حاضریم اگر آقای دهخدا نشانی کتاب و ترتیب تنظیم و تیویب آن را دادند آنچه بخواهند تقدیم کنم والا از مثل ایشان آدمی سزاوار نبوده و نیست که برای مبلغ غیر قابل با میرزا علی اصغر دزد بسازند، برای آنکه یک کتاب را از یک مؤسسه ملی و کتابخانه ملی در آورند. معزی‌الیه لازم است کتاب الامثال مرقوم داشته و دو ورق کتاب را که مشتمل بر هزار بیت باشد مثل تلقی فرمایند. در این زمینه بحکومت حضرت اجل ریاست محترمه تشکیلات حاضر و شرح قضیه را کتبا" بعرض محترمشان خواهم رساند، بتاريخ ۲۶ رمضان المبارک ۱۳۵۲ مطابق بیست سوم دوازده - حسین بن محمد کاظم ملک‌التجار.

قسمت اخیر یادم آمد مزیداً "للتوضیح عرض میکنم آقای سعید نفیسی پریشب تشریف آورده بودند اظهارات آقای دهخدا را بمن می‌کردند که دهخدا اظهار داشته رفیق شما (حاجی حسین آقا) بمن خیانت کرده. نفیسی پرسیده چرا، گفته میرزا علی اصغر کتاب را آورده بمن فروخته. بعد چون پاره از جاهایش پاره بود دادم میرزا علی اصغر ببرد بدهد صحافی کنند. آنوقت برده بحاجی حسین آقا فروخته. آقای سعید نفیسی هم حاضرند قسمت اخیر را متعنی است سؤال فرمایند. چون در فرستادن کتاب اولاً بافتن آن مدتها وقت لازم دارد تا از میان کتابها جدا شود لذا مقدور نیست ممکن است کل کتابخانه که قفل است مهر و موم شود تا از آقای دهخدا نشانیهای لازم را پرسیده و کاملاً محقق سازند که ادعا خلاف است و تعیین تکلیف شود که یا در تأمینات و یا در عدلبه یک طرفی شود. آنوقت مال ایشان شد ببرند، مال کتابخانه شد بماند.

پس - کتاب عین‌اللفه مذکور را میرزا علی اصغر بارانی مدعی است قبلاً به آقای دهخدا فروخته بودم و موقع خروج از منزل مشارالیه آنرا اشتباهاً بجای شرح اصول کافی داخل



کتابهای خود بمنزل شما آورده و اشتباهها" بعوض شرح اصول کافی کتاب عین اللغه را با جلد دیگر نزد شما گذارده و بدون آنکه قیمت آنرا قطع نماید بعداً" منتقل شده است. کتاب عین اللغه بجای اصول کافی نزد شما آورده است. میرزا علی اصغر مذکور ضمن تحقیقات اظهار داشته است کتاب مذکور را بعنوان امانت نزد شما گذارده و اعتراف مینماید که قبلاً "آنرا به آقای دهخدا فروخته است. شما اظهارات میرزا علی اصغر را تصدیق میکنید یا خیر؟

ج - آنچه قبلاً" اظهار شده تمام مبنی برخلاف اظهارات مشارالیه وعدم تصدیق آنست. چرا که با شرح مفصل مذکور که در موقع فروش آقای معرفت کتابفروش و دیگران بوده اند و گرفتن سی و شش تومان نقد اگر امانت بود که محتاج باین قضایا نبود. علاوه تا حالا از دیگری امانت قبول کرده ام که از میرزا علی اصغر قبول کرده باشم و یا برای میرزا علی اصغر جای برای گذاردن امانت قهط بود که بدست من بسپارد و اگر امانت بود چرا از من پول گرفت و نسبت به یکجلد مدعی امانت شده بهرحال مورد تکذیب است.

تحقیقات مستنطق در شهربانی بهمین جا خاتمه یافته در برگهای تحقیقات و صورت مجلسها سو'الهائی که از میرزا علی اصغر شده و جوابهایی که داده بخط مستنطق است. لکن مطالبی که مرحوم حاجی حسین آقا در پاسخ سو'الهائی مستنطق بیان کرده بخط خود خود نوشته و امضاء کرده است.

ملک پس از این بازجوئیهها نامه' زیر را به مرحوم سعید نفیسی نوشته و اطلاع او را

از حقیقت امر خواسته که بعنوان استشهاد  
ضمیمه' پرونده کند و نفیسی آنچه که  
واقع شده و از زبان مرحوم دهخدا  
شنیده بی کم و کاست در پائین نامه  
نگاشته است.

عکس نامه' حاج حسین آقا ملک  
به مرحوم سعید نفیسی

میرزا علی اصغر  
از قلم  
در قلمروم میرزا علی اصغر  
چند عادت دارم از این قسم اظهار دارم  
که باین درکم فرستم باین عین  
حقیقت را درم بگویم که  
و کلامم در این باره نگردد

قربانت گروم خیزنده جی در حق شایسته در بهمنست هر دو هزار و پستام  
 روزگاری که در دوزخ برزخ همگانه بزودی نثار از کتاب العینی صغیرین آیه نبوت است  
 برده و زودفصله که در این مکتب کتب را در باب با و کرده اند در تمبر در آن که  
 در این کتاب را بمغربها برده و زودفصله و چون بی کتاب به بلبر تالیفات در این کتاب  
 دارند لذت است و بسیار آسان دارند و چون در طبع اوقات بنده لبنت با این و صفت کتاب  
 حکم کرده در میان دینی از درستان بنده نثار نباشد و برانه که شمیم در پناه جان  
 در میان درستان خود را به الفتر زکیم بدان پیام امنیت در این صفت سورا  
 مغربها فرستام و چون در کرم و نگرار بسیار صفت کتاب بی از این بی امیدم نثار  
 سعادت مرا این برید و اگر راستی لبنت در بنده شمیم با این نثار که

در مجرای این علم کلمه  
 ارواحنا  
 سید

چون این جنجال بدین طریق خاتمه نیافت سعید نفیسی این نامه را خصوصی به ملک نوشته و تقاضا کرد برای علاقه و دلبستگی نام دهخدا و نیاز بدان برای تألیفات

کتاب جامع علوم انسانی  
 کتاب بی بین نثار که در این کتاب  
 در این کتاب العینی صغیرین آیه نبوت است  
 در این کتاب را بمغربها برده و زودفصله  
 دارند لذت است و بسیار آسان دارند  
 حکم کرده در میان دینی از درستان بنده  
 در میان درستان خود را به الفتر زکیم  
 مغربها فرستام و چون در کرم و نگرار  
 سعادت مرا این برید و اگر راستی لبنت  
 در بنده شمیم با این نثار که

خود ملک کتاب را بوی باز دهد .

با اینهمه ملک کتاب‌العین را از آن خود دانسته و نامه<sup>۴</sup> زیر را به رئیس شهربانی سرلشکر آیرم نوشته و پرونده را مختوم ساخت و این کتاب اکنون در کتابخانه<sup>۵</sup> ملک ضبط و مورد استفاده<sup>۶</sup> همگانست . (نامه<sup>۶</sup> ملک در صفحات بعد چاپ شده است)

نسخه<sup>۷</sup> کتاب‌العین سالها منحصر بفرد بود . چهارده سال نسخه‌ئی دیگر که تحریر آن سالی چند بعد از نسخه<sup>۸</sup> کتابخانه<sup>۹</sup> ملک بود یافت شد و نگارنده برای کتابخانه<sup>۱۰</sup> مجلس خریداری کرد و اینک در آنجا ضبط است .

### پاورقیها

- ۱ - میرزا حسین فرهمند نخست در بازار حلبی‌سازها کتابفروشی داشت و قتیکه شرکت طبع کتاب تأسیس شد او مدیر شرکت طبع کتاب در خیابان ناصر خسرو گردید .
- ۲ - میرزا علی‌اصغر در سال ۱۳۰۶ بکار کتابفروشی دوره‌گردی میکرد میرزا عبدالله ممتاز که او نیز کتابفروش دوره‌گرد بود که سواد داشت و کتب خطی می‌شناخت او را راهنمایی میکرد . بعد ولی سرمایه پیدا کرد و در خیابان شاه‌آباد کتابفروشی بارانی را باز کرد و تا چند سال قبل با بی‌سوادی کتابفروشی میکرد .
- ۳ - معرفت در خیابان ناصر خسرو جنب دارالفنون کتابفروشی داشت و داماد مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب بود .
- ۴ - داماد مرحوم ملک سردار اسعد بختیاری بودن مطالعات فرنگی
- ۵ - حاج کاظم کوزه‌کنانی از تجار بسیار مشهور بود و در سال ۱۳۲۷ در هشتاد و پنجسالگی از جهان درگذشت .

عکس نامه<sup>۱۱</sup> حاجی حسین آقا ملک به آیرم در صفحات بعد از این ملاحظه شود

۱۲/۱۲۳

۸

قربت کردم بعد از آنکه در اول طاعت روزه و نماز و دعا و دعا و دعا  
 شد سر راهی به معنی نه گمان ضعیف کلمه جی و آتس همین اسمی مسیح می کرد  
 گویی عمت قبر به معنی درگاه بنام بودیم چه کلمه که از آفات است و در بار  
 میزبان گفتم بنویسید بخود در دو روزی که برای سال در برین رکعت خوانده  
 از زنده گان میرد از ذریع خود دیگر هم گفتم غمناک اتمام قدرت است  
 حضرت که اگر از دیگر است بنویسید طاعت کرد - طاعت کرد  
 معنی استحقاق طاعت گفتم بنویسید طاعت کنم - طاعت کنم  
 و هم در امور دینی از این که از آنکه بنویسید و در آنکه  
 معنی ملک بی رفیع و جامع از رفیع مواضع طاعت را در آنکه  
 از آنکه بنویسید معنی کعبه است هر کجا که میرد از روین تعمیر زنده بر آنکه  
 به بند بگذرد فرشته شد فرشته دو به آن را برادرانه قسمت است  
 توضیح این سال است که تریب قبر از زنده در آنکه از آنکه  
 معرفت در هر که بنام معرفت و عالمی کامل با دعوی دیگر حضور در آنکه  
 گمانسته آمد است جمله کتاب به بنویسید از آنکه تفریق کردن گفتم بنویسید  
 قیمت دین را یک شکر مسلم بنام رفت داد و یک چهار تو که

گمانسته آمد است جمله کتاب  
 قیمت دین را یک شکر مسلم بنام رفت داد و یک چهار تو که

یک بار در آن روز، آن تکلیف سرد و بسته بود و بعد دیگر آن در بسته گفتم  
صبح بیاید و هم را بگیرد صبح آمد، حضور میرزا بعد از آن سرفه‌ها  
سرد شتو، آن قیمت که به راه دادم رفت و روز بعد آن در آن کار  
که به روزی در آن گفتم بگو از که فریدی، آن آدم را در فلان تو می گفتم  
شاید این خبرهای دیگر گفت شد گفت اشمن را من شش ماه گفتم بر  
سلب را بگو گفت دهم دهان بگله را از فرخ در اینه ترمان خود بر  
تا کج در فرخ، آن زمان به این گفتم بر و بعد چند روز بعد یکی تا  
حرکت محمد در طبع کتب واقع در خانه، آن خبرم رفتم تبلی خبر کتاب  
میرزا مع حضرت آنجا بود، از صحبت کرد آن میرزا همی بدو که می گفتم  
گفت که به راه دادم ترمان از فرخ خبر، حضور میرزا به امیر که گفتم  
ترتیبی که آورد و حدیث آن، و در این مملکت بر سنی در راه  
صدا زده، و بعد از آن رس کرده در فلان تکلم کرده اند -  
پیش از آن می بینم مملکتی که به راه اندازند بر من بر او آمد خبر  
نیز که که بر راه سرد و دلگرفت دهم دهان تکلیف مملکت علی حسن  
فیات که که به میرزا مع حضرت فرودخت بعد دادم بر در صحن  
بره مملکتی آن فرودخت - چنانکه در دیه آنوقت شرح در راه

نویسه در عهد فریدیه حکومت قفینه محمداً و عهد ابد حضرت امیر  
 مدینه فریدیه اینهمه یافت در قفنه در سر آینه در زلفت رنگ زنده  
 یقه های نمانده در سر رک خود حضرت امیر و عظیم رنگند از گردن  
 سبزه برک مانده در زلفت کتاب و عظیم آن را برده مانده کتاب را

بازار تو را، بی غم -

بمعرفی فریدیه سر زلفی حضرت امیر و عهد ابد حضرت امیر  
 در محو است سنت گرفته است که تا خود در سر زلفی  
 خود را سر زلفی که در الازرنگ کتاب از این رسیده تا خارج شود  
 که خانه را زلفی سر زلفی رسیده به فتنه بود که در سر زلفی از این  
 بن بر روی حال بهرم حکم کن بر خود در سر زلفی امیر

یادداشت مجله

این مقاله بمناسبت آنکه علاقه و شوق دوتن از معارف را نسبت به کتاب و نسخه  
 خطی نشان می دهد و گوشه ای است از تاریخ یک کتاب مهم به چاپ رسانیده شد و از برای  
 هردو در گذشته طلب رحمت الهی می شود و خداوند داناست بر حقیقت امر.